

داستان دستفروشان مترو

خبرنگار آفتاب بزد در گزارش میدانی خود به میان دستفروشان مترو تهران رفته و ماجرای زندگی و دغدغه‌های آنان را روایت کرده است

مرداب هم در قطار مترو به راحتی می‌فروشند. آنها برای یک لقمه نان از صبح از خانه بیرون می‌زنند و تا شب روی پا می‌ایستند، از این خط مترو به دیگری می‌روند و جنس‌هایشان را می‌فروشند. در میان زنان دستفروش مترو تعدادی هستند که نه تنها بی‌سواد نیستند بلکه مدارج بالایی دانشگاهی را کسب کرده‌اند و با وجود مشکلات فراوان به این کار روی آورده‌اند. در ادامه روایت زندگی برخی از این زنان دستفروش را می‌خوانید.

آفتاب بزد - گروه گزارش: آمارها نشان می‌دهد که ۶ هزار دستفروش زیر زمین در دالان‌های مترو مشغول به کار هستند، زنان و دختران زیادی برای فرار از فقر و بیکاری به دالان‌های مترو پناه آورده‌اند و دستفروشی می‌کنند. این در حالی است که هر روز با ورود به یکی از خطوط مترو تهران با تعداد بی‌شماری از زنان دستفروش روبه‌رو می‌شویم که از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در بساطشان دارند، این زنان روسری، لوازم آرایش، کیف، پیراشکی، داغ، ماهی زنده و سنگ

داستان اول

باید شکم نوه‌هایم را سیر کنم



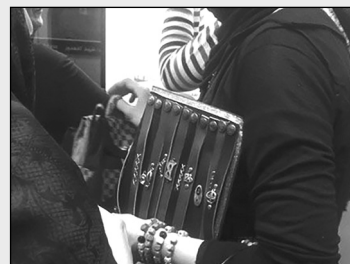
مردم هم کار کردم. ۴ تا بچه داشتم. ۳ تا دختر و ۱ پسر. دخترام هر کدومشون ازدواج کردن و خدارو شکر زندگی خوبی دارن اما پسر، منم. به اینجا که می‌رسد کمی مکث می‌کنم، انگار بغض راه گلویش را بسته، ادامه می‌دهد: «۱۰ ساله‌ای که ازدواج کرده بود. دو تا بچه داشتم یه دختر یه پسر. تعمیر گاه کار می‌کرد و خرج منو هم می‌داد. دلم خوش بود که بعد از مرگ پدرشون حالا می‌تونم با دراز کنم و یک سسلی که از دوام کرده بود. اما یه روز زنگ زدن بهمون گفتن که پسر تصادف کرده. وقتی رسیدیم به بیمارستان جنازشو بهمون تحویل دادن. اصلا معلوم نشد کدوم از خدا بی خبری پسرمو با ماشین زیر گرفت.» اینها را می‌گوید و اشک

شاید خیلی از کسانی که با مترو تردد می‌کنند پیر زنی فریبه را دیده باشند که پلاستیک بزرگی را روی زمین می‌کشد و نان شیرمال می‌فروشد. او در اکثر خط‌های مترو کار می‌کند و محال است کسی او را با نان شیرمال‌های خانگی و داغش ببیند اما از او خرید نکند.

باز هم با همان پلاستیک بزرگ آبی رنگش که آن را لنگ لنگان روی زمین می‌کشد وارد مترو می‌شود. نان شیرمالی در یک کیسه در دست دارد و رو به روی مسافران می‌رود به آن‌ها می‌گوید: «نان شیرمال خونگی، خودم درستش کردم. کسی نان شیرمال نمی‌خواد؟» چند نفر از مسافران از او خرید می‌کنند و چون آخر شب است خسته روی یکی از صندلی‌های مترو می‌نشیند. نزدیکش که می‌روم به فکر اینکه قصد خرید دارد نان شیرمالی از کیسه بزرگش در می‌آورد و سمت می‌گیرد. سر صحبت را که با او باز می‌کنم، می‌گوید: «۲۰ ساله میشه که شوهرم عمرش را به شما داده و من بچه‌ها رو به ندون کشیدم تا بزرگ کنم. کم کم سرسوامون گرفتن و رفتن خونه‌هاشون. برای سر و سامون دادن اون‌ها حتی تو خونه‌های

داستان سوم

ماهی ۵ میلیون تومان درآمد



زیورات را به صورت تک‌ساخت و دستی می‌سازم و هیچ فروشنده و تولیدکننده‌ای غیر از ما هم از این زیورات ندارد. اولین بار که دست این دست سازامون خیلی توی دانشگاه کنار پارک لاله و پارک دانشجو بساط کنم. خب زندگی دانشجویی سختی‌های خودشو داره و باباهای ما هر چقدر تلاش کنن باز نمی‌تونن پول زندگی توی تهران رو برای ما بفرستن.»

می‌خندد و ادامه می‌دهد: «می‌خواستیم بریم پارک لاله و دانشجو حتی به شیم برای بساط کردن رفتیم اما تا رسیدیم دیدیم ریختن رو بساط دستفروشا و با فحش و کتک اونها رو انداختن بیرون. نزدیک بود کوله‌های ما رو هم ازمون بگیرن اما ما فرار کردیم. بعدش دیگه موندن بودیم چی کار کنیم چون پولی برای

دختر آراسته و شیک‌پوشی در ایستگاه سعدی بند عبیک، گوشواره و گردنبند می‌فروشند. آن‌ها را در یک قاب قرار داده دستش گرفته و بین مسافران حرکت می‌کند. دختر جوان مدام تکرار می‌کند: «این کارها رو جای دیگه پیدا نمی‌کنید، کار دست خودم و دست‌نامه که امروز تو مترو حراج کردیم. گوشواره‌ها و انگشترهای چوبی و دستبندهای چرمی فقط ۱۰ هزار تومن. همینا رو توی پاساژ پروانه بخواید بخرید باید ۲ برابر این پول بدید. به هر کس که از او خرید می‌کند یک کارت ویزیت هم می‌دهد و می‌گوید: «کاری ما رو می‌تونید توی صفحه‌های اینستاگرام و کانال‌های تلگرامی هم دنبال کنید. همین الان کانال تلگرامی و صفحه اینستاگرامون دومیلیون عضو داره و خیلی‌ها به صورت اینترنتی از ما خرید می‌کنند.»

نزدیکش می‌روم و سر صحبت را با او باز می‌کنم. می‌گوید: «۲۲ سالمه و دانشجوی دانشگاه هنر هستم. ما کار دستفروشی رو اول از جمعه بازار پاساژ پروانه شروع کردیم و وقتی دیدیم در آمدمون به نسبت خیلی خوبه روزی معمولی می‌توی مترو کار می‌کنیم. در واقع من با ۳ تا از دوستانم با هم کار می‌کنیم و خوابگاه هم زندگی می‌کنیم چون پدر و مادرمون شهرستان هستند. با تعدادی از دوستانم این

کلایه

در ایستگاه‌های مترو برایشان قرار دهد که اینگونه در داخل واگن‌ها دستفروشی نکنند و باعث سلب آسایش دیگران نشوند. باور کنید تعدادشان آنقدر زیاد است که جا برای مسافران تنگ شده است.»

دیگری می‌گوید: «سرمون درد گرفت آنقدر که

بسیاری از مردم از وجود دستفروشان در داخل مترو ناراضی‌اند. یکی از زنان می‌گوید: «تا کی باید حضور دستفروشان را در مترو تحمل کنیم، از آلودگی هوا و ترافیک به مترو و حمل‌ونقل عمومی پناه می‌آوریم، اما با آلودگی صوتی و بصری مواجه می‌شویم، شهرداری باید جایی

مستولان

دستفروشان مترو برداشت. همچنین شهرداری می‌تواند غرفه‌هایی در مکان‌های مناسب در اختیار افراد قرار دهد تا بتوانند در این زمینه نیز درآمدزایی کنند. سال گذشته بود که به‌منظور ساماندهی دستفروشان و بساط‌گستران شهر تهران یک‌بخشی از آن در مترو قرار دارند، طرحی یک‌فرویتی تحت عنوان ساماندهی دستفروشان از سوی شورای شهر تهران ارائه شد. این طرح که مربوط به ساماندهی دستفروشان، وانت‌های باری و ون‌های سیار است، نهایتاً با ۱۲ رأی موافق و ۷ رأی مخالف از سوی شورای شهر به تصویب رسید. در دستورالعمل ساماندهی وضعیت دستفروش‌ها در شهر تهران آمده است که تهیه و تنظیم دستورالعملی مشخص درخصوص چگونگی

مستولان شهری بارها بحث ساماندهی دستفروشان مترو را مطرح و حتی در این باره طرح‌هایی تنظیم کردند، ولی نه تنها شاهد کاهش این قشر نبودیم، بلکه روزبه‌روز به تعداد آن‌ها افزوده شده است. با توجه به اینکه ساماندهی دستفروشان مترو کار پیچیده‌ای نیست سوالاتی که مطرح می‌شود این است که چرا این معضل شهری با برنامه‌ریزی منسجم و مناسب این مستولان را به فرصت تبدیل نمی‌کنند؟ برخی از دستفروشان مترو زانی هستند که تولیدات خود را در مترو عرضه می‌کنند که با حمایت از آنان با ارائه وام کارآفرینی و ایجاد غرفه‌هایی خارج از مترو برای ارائه محصولات خود، می‌توان حضور آن‌ها در مترو را کم‌رنگ کرده و فرصت شغلی ایجاد کرد؛ درواقع می‌توان با حمایت از مشاغل خانگی، گام مؤثری در ساماندهی

داستان دوم

از بالا به پایین نگاه نکن



دختر جوانی در حالی که صورتش را با ماسک پوشانده همراه با یک چرخ دستی وارد مترو می‌شود. چند دقیقه بعد شروع می‌کند به فروش اجناسش، چرخ دستی‌اش پر است از لوازم آرایشی و بهداشتی. همه واگن‌های قطار را دور می‌زند و بعد خسته روی یکی از صندلی‌ها می‌نشیند و با تلفن همراهش مشغول می‌شود.

کنارش می‌نشینم و بعد از دقایقی درد و دلش آغاز می‌شود. می‌گوید: «من ۲۶ سالمه، یه ساله که مترو دستفروشی می‌کنم و از اولم لوازم آرایش می‌فروختم. متنفرم از اینکه از بالا به پایین نگاهم کنند اما تقریباً همه کسانی که توی مترو هستند با همین نگاه من را می‌بینند، من بچه‌ی شهرستانم اما یه روز مثل تو و بقیه بودم، لیسانس کامپیوتر دارم و از خانواده سطح پایینی هم نیستم. به خوابم نمی‌دیدم یک روز مجبور باشم برای گذران زندگی به این کار تن بدم.»

کمی مکث می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: «تو شهرمون دانشجو بودم که عاشق یکی از همکلاسیام شدم. بچه تهران بود. نه که فکر کنی بچه پولدار بود، بچه‌ی پایین شهر بود، خواستیم با هم ازدواج کنیم اما خانوادش خیلی موافق نبودن. خلاصه بعد کلی داستان عقد کردیم و من اومدم تهران، هم شوهرم

دختر جوانی در حالی که صورتش را با ماسک پوشانده همراه با یک چرخ دستی وارد مترو می‌شود. چند دقیقه بعد شروع می‌کند به فروش اجناسش، چرخ دستی‌اش پر است از لوازم آرایشی و بهداشتی. همه واگن‌های قطار را دور می‌زند و بعد خسته روی یکی از صندلی‌ها می‌نشیند و با تلفن همراهش مشغول می‌شود.

کنارش می‌نشینم و بعد از دقایقی درد و دلش آغاز می‌شود. می‌گوید: «من ۲۶ سالمه، یه ساله که مترو دستفروشی می‌کنم و از اولم لوازم آرایش می‌فروختم. متنفرم از اینکه از بالا به پایین نگاهم کنند اما تقریباً همه کسانی که توی مترو هستند با همین نگاه من را می‌بینند، من بچه‌ی شهرستانم اما یه روز مثل تو و بقیه بودم، لیسانس کامپیوتر دارم و از خانواده سطح پایینی هم نیستم. به خوابم نمی‌دیدم یک روز مجبور باشم برای گذران زندگی به این کار تن بدم.»

کمی مکث می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: «تو شهرمون دانشجو بودم که عاشق یکی از همکلاسیام شدم. بچه تهران بود. نه که فکر کنی بچه پولدار بود، بچه‌ی پایین شهر بود، خواستیم با هم ازدواج کنیم اما خانوادش خیلی موافق نبودن. خلاصه بعد کلی داستان عقد کردیم و من اومدم تهران، هم شوهرم

داستان چهارم

می‌خواهم بینی ام را عمل کنم



همین‌طور که در واگن قدم می‌زنم و از جنس مرغوب روسری‌های سوپرناخش تعریف می‌کنم، مانتوی کوتاهی بر تن دارم و صورتش را با اینکه با ماسکی پوشانده اما آرایش غلیظش حتی از پشت همان ماسک هم خودنمایی می‌کند. لوگوی «تابک» از زیر دمیای شلوارش خود را نشان می‌دهد که رنگ آبی آن را با روسری‌اش ست کرده و موهای بلوند کرده‌اش گاه و بی‌گاه از زیر روسری بیرون می‌آید. سعی می‌کند با محبت جواب مشتری‌ها را بدهد. به فاصله‌ی یک ایستگاه سه روسری ۴۰ هزارتومانی می‌فروشد. قطار که می‌رسد، چمدانش را برمی‌دارد و زیر لب غر می‌زند.

نزدیکش می‌شوم و سر صحبت را باز می‌کنم. با همان محبتی که دقایقی پیش با مشتری‌هایش صحبت می‌کرد جوابم را می‌دهد و می‌گوید: «من خودم مغازه روسری فروشی دارم به همین دلیل هم همیشه مترو نیام اما کار و کاسبی اصلاً خوب نیست و گاهی وقتا برای اینکه اجازه مغازه رو دربرارم مجبورم که بیام مترو. مجردم و با خانواده ام زندگی می‌کنم. پدرم کارمند دولت بودو الان بازنشسته است.»

همین‌طور که در واگن قدم می‌زنم و از جنس مرغوب روسری‌های سوپرناخش تعریف می‌کنم، مانتوی کوتاهی بر تن دارم و صورتش را با اینکه با ماسکی پوشانده اما آرایش غلیظش حتی از پشت همان ماسک هم خودنمایی می‌کند.

لوگوی «تابک» از زیر دمیای شلوارش خود را نشان می‌دهد که رنگ آبی آن را با روسری‌اش ست کرده و موهای بلوند کرده‌اش گاه و بی‌گاه از زیر روسری بیرون می‌آید. سعی می‌کند با محبت جواب مشتری‌ها را بدهد. به فاصله‌ی یک ایستگاه سه روسری ۴۰ هزارتومانی می‌فروشد. قطار که می‌رسد، چمدانش را برمی‌دارد و زیر لب غر می‌زند.

نزدیکش می‌شوم و سر صحبت را باز می‌کنم. با همان محبتی که دقایقی پیش با مشتری‌هایش صحبت می‌کرد جوابم را می‌دهد و می‌گوید: «من خودم مغازه روسری فروشی دارم به همین دلیل هم همیشه مترو نیام اما کار و کاسبی اصلاً خوب نیست و گاهی وقتا برای اینکه اجازه مغازه رو دربرارم مجبورم که بیام مترو. مجردم و با خانواده ام زندگی می‌کنم. پدرم کارمند دولت بودو الان بازنشسته است.»

مردم از حضور دستفروشان معترضند

وضع رسیدگی نمی‌کند. یکی دیگر از زنان که ایستاده است می‌گوید: «این بنده خداها هم نیاز دارن که اومدن اینجا دستفروشی، اگر نیاز

داد و هوسار این دستفروشان را تحمل کردیم. ما اگر می‌خواستیم خرید کنیم می‌رفتیم بازار نمی‌آمدیم متروا نمی‌دانم چرا هیچ کس به این

تعلل ۱۲ ساله شهرداری در اجرای یک مصوبه

چرا فکر می‌کنیم که می‌توان با تصویب مصوبات متعدد مشکل را حل کرد؟! در سال ۸۵ مصوبه‌ای در راستای ساماندهی دستفروشان داشتیم که بسیاری از بندهای طرح فعلی در مصوبه قبلی هم هست. در طرح قبلی هم برگزاری نمایشگاه کالا،



برپایی بازارهای موقت و غیره پیش‌بینی شده بود، اما واقعاً نتیجه آن چه بود؟ دقت داشته باشید که مشاغل سیار از بعد حقوقی و قانونی جایگاهی ندارند و ما حقت نداریم مصوبه‌ای در راستای تعریف یک شغل داشته باشیم.» چندی

واگذاری اماکن و امکان استفاده از فضاهای متعلق به بازارهای محلی از سوی عرضه‌کنندگان بسیار یا ثابت کالا و خدمات با تأکید بر رویکرد خدماتی و نه درآمدزایی صورت گیرد. همچنین دستورالعملی مشخص به‌منظور زیباسازی نحوه چیدمان غرفه‌ها با سایر اشکال و روش‌ها، نحوه عرضه کالا و خدمات در فضاهای متعلق به بازارهای محلی تهیه شود. پیشتر ناهید خداکرمی، عضو شورای شهر تهران در این باره گفته بود: «مصوبات بیشتر و جدیدتر راهکار حل معضل دستفروشی نیست،

خونه رو جور کنیم. بعدش باید واسه خونه‌ای که اجاره می‌کنیم، وسیله بگیریم، تا اون موقع باید کار کنم.»

او در رابطه با درآمدش می‌گوید: «لان روزی ۵۰، ۶۰ تومان در آمد دارم البته روزهایی هم هست که کمتر در می‌آورم. هیچ کس از اعضای خانواده خودم نمی‌دونن که من به این روز افتادم و مجبورم واسه گذران زندگیم توی مترو دستفروشی کنم، اگر اونا بفهمن که دیگه هیچی. راستش من الان خیلی ناراضی نیستم. تنها دحشتم اینه که یه روز تو همین ایستگاه‌ها مادرشوهرم و یا به آشنا بینیم. خیلی از اون روز می‌ترسم. برای همین ماسک دارم. از فکر اینکه یک روز توی مترو آشنا بینیم وحشت می‌کنم.» دختری از او قیمت یکی از لوزم‌هایی که در دست دارد را می‌پرسد و او جواب می‌دهد.

بعد از چند دقیقه دوباره برمی‌گردد سمت من و می‌گوید: «بین واقعیت اینه که ما داریم پول جونمونو درمی‌اریم. بیا به دست به این سید من بزین بین اصلاً می‌تونن نکونش بدی؟ اسما من هر روز این توی دست می‌گیرم و با این چرخ دستی از این طرف به اون طرف می‌رم. وقتی میرم خونه دیگه کمر و دست برام نموده. واسه اینه که آدم مدت طولانی نمیتونه توی مترو دستفروشی کنه.

پول ما بی برکت شده یا قیمت‌ها گرون شده چون هر چقدر که کار می‌نیم به هیچ جایی نمی‌رسیم. من لیسانس مدیریت دارم اما برادرم دیپلمه و خواهر کوچیکم دانشجوی دانشگاه آزاد، روانشناسی می‌خونه. خلاصه اینکه زندگی خرج داره عزیز من.

الانم که دیگه دوره زموونه جور می‌نیست که یک نفر کار کنه بقیه بخورن، الان باید همه اعضای خانواده کار کنن تا بتونن فقط زنده بمونن زندگی کردن پیشکش. با صدای بلند می‌خندد و بعد می‌گوید من بزم به دور دیگه بزنم ببینم میتونم چند تا دیگه بفروشم. با اجازه‌ای می‌گوید و دور می‌شود.

بعد از چند دقیقه هم از قطار پیاده می‌شود تا سوار قطار دیگری شود و روسری‌های بیشتری بفروشد و خرج عمل بینی‌اش را که البته به نظر دارای نقص چندانی هم نیست، به دست آورد. خودشان معتقدند ثابت نشستن در یک ایستگاه یا فروش در یک قطار به تجارت زیرزمینی‌شان صدمه می‌زند و ترجیح می‌دهند قطارها و خطوط رفت و آمدشان را به طور مداوم تغییر دهند.

نداشتن که دستفروشی نمی‌کردن. شما هم یه کم تحمل کنید. خدا هیچ کس رو محتاج نکنه.» زن دیگری که روی صندلی نشست، می‌گوید: «آخه همه جنساشونم بنجوله. کی میخره این جنسارو. نشد یک بار از اینا خرید کنم و راضی باشم. هر بار هم که خرید کردم فقط واسه این

پیش هم الهام فخراری رئیس کمیته اجتماعی شورای اسلامی شهر تهران از ساماندهی و بهبود فعالیت دستفروشان پایتخت خبر داده و گفت: «هم اکنون دستفروشان و کارگران فصلی وضعیت نابسامانی دارند و باید در این زمینه اقدامات موثر و عملی صورت گیرد.» وی با اشاره به بازدید از بازارهای محلی (روزبازارها و شب بازارها) و ارائه گزارش ارزیابی از وضعیت دستفروشان به شهرداری تهران ساماندهی «کمیته اجتماعی شورای شهر برای ساماندهی این بخش تصویب اعتبار ساماندهی و حمایت از فعالیت‌های صنفی دستفروشان در شهر تهران را پیگیری می‌کند.» او با انتقاد از اجرایی نشدن برخی مصوبات دوره‌های پیشین شورای شهر گفت: «بر اساس مصوبه سال ۸۵ شورای شهر مبنی بر ساماندهی دستفروشان در شهر تهران

مقرر شده بود تا کمیته برنامه ریزی ساماندهی دستفروشان شهر تهران تشکیل شود که متأسفانه اجرایی نشد. تشکیل این کمیته پس از ۱۲ سال تأخیر در این دوره پیگیری خواهد شد.» کلاتشهر تهران همچنان با پدیده دستفروشی در مترو دست‌به‌گریبان است و هنوز مستولان نتوانسته‌اند این مشکل را به‌صورت کلیدی برطرف کنند. به نظر می‌رسد راهکاری که در این زمینه می‌توان مطرح کرد ایجاد بستری مناسب برای دستفروشان است؛ اتفاقی که با وجود دادن وعده‌های فراوان مبنی بر ساماندهی دستفروشان هنوز رخ نداده و لازم است که یک‌بار برای همیشه چاره‌ای برای ساماندهی دستفروشان مترو اندیشیده شود تا آسایش و رفاه خدمت‌رسانی به شهروندان افزایش یابد.